

بررسی تطبیقی اسطوره‌های ضحاک و مردوک در خویشکاری دو

نیم کردن هم‌آوردان اساطیری خود

آرش غفرانی^{۱*} - سعید خیرخواه^{۲**} - حسین آذرپیوند^{۳***}

دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران - استادیار گروه زبان و ادبیات و فارسی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران - استادیار گروه زبان و ادبیات و فارسی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران

چکیده

در اکثر قریب به اتفاق منابع پس از اسلام، روایت غلبه ضحاک بر جمشید این‌گونه آمده است که پس از افول اقتدار سلطنت جمشید و گریختن فرّه از او و پیشروی و کشورگشایی ضحاک، در نهایت جمشید حکومت و تخت پادشاهی را رها می‌کند و می‌گریزد. مدت زمانی او در نقاط مختلف جهان سرگردان و فراری بود و ضحاک همه جا در پی او. در پایان ضحاک، جمشید را می‌یابد، و وی را با ارّه به دو نیم می‌کند. حال سوال اینجاست: چرا ضحاک جمشید را با این شیوه منحصر به فرد می‌کشد؟ آیا ضحاک نمی‌توانست مانند بسیاری از شاهان یا پهلوانان تاریخ اساطیری ایران، دشمن خود را سر ببرد؟ چرا ضحاک او را به دار نیاویخت؟ یا حتی می‌شد بدون بیان نحوه کشته شدن، تنها به ذکر این مطلب بسنده کرد که ضحاک پس از یافتن جمشید، او را کشت. پس بی‌گمان رازی و نمادی در پس این نحوه کشتن جمشید؛ یعنی ارّه کردن او بوده است. این تحقیق بر آن است تا با روش توصیفی - تحلیلی و با توجه به تأثیر اسطوره‌های اقوام بومی ایران که قطعا تحت تأثیر اسطوره‌های دولت‌شهرهای میان‌رودان بوده است، مطابقت اسطوره‌های ضحاک و مردوک را بیان کند؛ با توجه به شباهت این دو روایت، این نظریه را مطرح می‌سازد که ارّه کردن جمشید توسط ضحاک، متأثر از دوپاره کردن تیامت توسط مردوک است.

کلیدواژه: ضحاک، اژی‌دهاک، مردوک، جمشید، تیامت.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۰۵/۲۶

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۰۷/۱۷

*Email: Arash0ghofrani@gmail.com (نویسنده مسئول)

**Email: s.kheirkhah92@gmail.com

***Email: hossein_azarpeyvand@yahoo.com

مقدمه

یکی از پیچیده‌ترین و شگرف‌ترین اساطیر ایرانی، اسطوره ضحاک است. پیچیدگی این اسطوره از آن جهت است که در روند تغییر و تحول از فرهنگ‌ها و اسطوره‌های اقوام، قبایل، ملت‌ها و تمدن‌های بسیاری تأثیر گرفته است؛ از فرهنگ و تمدن اقوام کوچنده هندوایرانی - که به نوعی می‌توان آن را خاستگاه و ریشه اصلی این اسطوره دانست - گرفته، تا تأثیر آموزه‌ها و آیین‌های زرتشتی و تأثیر اسطوره‌ها و فرهنگ یونانی. البته بیشترین تأثیر را باید از جانب فرهنگ و تمدن و تاریخ بومیان ساکن فلات ایران دانست؛ کما اینکه طی سده‌ها و حتی هزاره‌هایی که در طول زمان از حرکت و کوچ اقوام هندوایرانی به سمت فلات ایران گذشته است، این دو فرهنگ و اسطوره‌هایشان، برخورد و تأثیر و تأثر بسیار زیادی بر روی هم گذارده‌اند.

می‌توان گفت اسطوره ضحاک حاصل برخورد دو بن‌مایه اساطیری در میان اقوام هندوایرانی و اقوام ساکن دولت‌شهرهای میان‌رودان است؛ یکی، ازدهایی مخوف که مظهر خشکسالی و قحطی در میان اقوام هندوایرانی بوده است (ویشوه‌روپه^۱، اهی^۲ یا وریتره^۳) که به دست پهلوان خدایی اسطوره‌ای (ایندرا^۴ یا ثریتئون^۵) کشته می‌شود؛ آب‌ها را آزاد می‌کند و برکت و خرمی را به چراگاه‌های این اقوام - که وابستگی شدید اقتصاد و معیشت ایشان با این چراگاه‌ها غیر قابل انکار است - باز می‌گرداند. دیگری اسطوره آفرینش اقوام ساکن دولت‌شهرهای میان‌رودان و اقوام بومی فلات ایران به خصوص نبرد ازلی میان مردوک و تیامت که باعث شکل‌گیری و آفرینش انسان و جهان به دست خدایان می‌شود.

با توجه به شکل‌گیری فرهنگ شهرنشینی و رواج خط و کتابت در میان اقوام بومی فلات ایران که به نقل و تایید اکثر پژوهشگران بسیار پیش‌تر از اقوام مهاجر و

1. viśvarūpa
3. Vritra
5. Ūraētaona

2. Ahi
4. Indra

مهاجم هندوایرانی تحقق یافته است و نمادها و نشانه‌های آن حتی در شاهنامه نیز دیده می‌شود، ناگفته پیدا است که اسطوره‌ها و تاریخ این اقوام متمدن‌تر تأثیر بسیار زیادی بر روی اسطوره‌های هندوایرانی از جمله اسطوره ضحاک گذاشته است.

نحوه منحصر به فرد کشته‌شدن جمشید؛ یعنی ارّه کردن او از سر تا به پا، سؤالی است که همواره ذهن را به خود مشغول کرده است. شاید خواننده در ابتدا نحوه ارّه کردن جمشید را با ارّه کردن حضرت زکریّا (گرچه در روایت برخی از تواریخ پس از اسلام برای کشته‌شدن جمشید نیز روایتی مشابه کشته‌شدن حضرت زکریّا عنوان شده که بی شک متأثر از آن بوده است) مشابه بدانند، اما با توجه به روایت دقیق برخی منابع که ارّه کردن جمشید را از سر تا به پا بیان کرده است، (بلعمی ۱۳۵۳ : ۱۳۲) و حتی برخی تصاویر و نگاره‌ها که نحوه ارّه کردن او را به تصویر کشیده‌اند، کاملاً مشخص می‌کند که تأکید بر ارّه کردن جمشید از سر تا به پا و تقسیم او به دو نیمه کاملاً مساوی است.

سوال اینجاست که این شیوه منحصر به فرد چرا مطرح شده است؟ چرا در هیچ یک از نبردهای دیگر شاهان و پهلوانان اساطیر ایرانی شاهد چنین شیوه کشتن حریف نمی‌باشیم؟ حتی ابزار بریدن؛ یعنی ارّه نیز خود جای سوال است. چرا ارّه؟ چرا ضحاک، جمشید را با شمشیر دو نیمه نکرد؟ آیا مشابهتی میان نبرد ضحاک و جمشید، و نبرد مردوک و تیمت می‌توان یافت؟

به نظر می‌رسد با توجه به برخورد فرهنگی، نظامی، اقتصادی و سیاسی که میان اقوام مهاجر هندوایرانی و اقوام بومی ساکن میان‌رودان - و به تبع آنان اقوام بومی فلات ایران - صورت گرفته، اسطوره ضحاک از دل بن‌مایه‌های اسطوره‌ای این دو فرهنگ، و به طور اخص بن‌مایه اسطوره‌ای اژدهای دربند کننده آب‌ها، و اسطوره شاه‌خدای میان‌رودان؛ یعنی مردوک یا آشور، شکل نهایی خود را بازیافته است.

اهمیت و ضرورت پژوهش

در زمینه تطابق اسطوره ضحاک با شخصیت‌های اسطوره‌ای میان‌رودان، تا کنون نظر قریب به اتفاق محققان بر تناظر شخصیت اسطوره‌ای ضحاک و تیامت است. این تطابق از آنجا نشأت می‌گیرد که چهره اسطوره‌ای تیامت بسان ازدهایی توصیف و تصویر شده است. پس به تبع این تعریف و تشبیه، محققان اسطوره‌شناس به تناظر این دو شخصیت رای داده‌اند؛ با توجه به تناظر ضحاک و تیامت رأی به تناظر و انطباق شخصیت فریدون و مردوک نیز صادر شده است. حال آنکه در منابعی که مردوک را توصیف و تشبیه کرده پیکر مردوک را نیز به ازدهایی تشبیه کرده است. اما باید پرسید که آیا جز هیت ازدهاوش ضحاک و تیامت، شباهت دیگری میان این دو اسطوره وجود دارد؟ آیا با تطابق ضحاک و تیامت، در تفسیر و توجیه اسطوره‌های این دو شخصیت، معما و مشکلی حل می‌شود؟ آیا با این تطابق می‌توان وجهی از اسطوره‌های ضحاک یا فریدون که توجیه‌ناپذیر بوده‌اند را توجیه و تفسیر کرد؟

روش و سؤال پژوهش

در این پژوهش ابتدا کوشیده‌ایم تا ارتباط فرهنگی میان اقوام هندوایرانی با اقوام بومی فلات ایران و دولت‌شهرهای میان‌رودان مشخص و روشن شود. پس از آن تلاش شده است تا زمان و نحوه شکل‌گیری پادشاهی اسطوره‌ای پیشدادیان، از میان متون مقدس زرتشتی و تاریخ اساطیری ایران، بررسی و شرح داده شود؛ در نهایت با محوریت تطابق شخصیت اسطوره‌ای مردوک و ضحاک، ابتدا تلاش شده است که نقاط مشترک در روایت‌های مختلف از این دو اسطوره مشخص و پس از آن با اتکا بر این تطابق و شباهت، دلیلی منطقی و توجیهی اسطوره‌ای برای عمل

ارّه کردن جمشید به دونیمه مساوی پیشنهاد و اثبات شود. این خط سیر با توجه به این مسئله است که اگر ریشه اسطوره‌های جمشید و ضحاک را در اساطیر هندوایرانی بدانیم، لازم است که مراحل تبدیل این شخصیت‌های اسطوره‌ای به شکل کنونی آن‌ها بررسی شوند، چرا که این دو شخصیت در اساطیر ودایی مقابله و مواجهه‌ای باهم ندارند، اما در اسطوره‌های ایرانی به شکل دو پادشاه رودرروی هم قرار می‌گیرند. پژوهش حاضر به روش توصیفی - تحلیلی درصدد پاسخ‌گویی به پرسش‌های ذیل است:

۱- شخصیت اسطوره‌ای ضحاک با کدامیک از شخصیت‌های اسطوره‌ای بین‌النهرین مطابقت دارد؟

۲- چرا ضحاک، پس از غلبه بر جمشید، با ارّه او را به دونیمه می‌برد؟

پیشینه پژوهش

از جمله این تحقیقات، کوورجی کویاجی (۱۳۸۸)، در «بنیادهای اسطوره و حماسه ایران» عملاً ضحاک را با تیامت و فریدون را با مردوک معادل می‌داند. وی در بخشی از کتاب تحت عنوان «اژدهاک در افسانه و تاریخ»، در پی یافتن مشابهت‌های ضحاک با اسطوره‌های سایر ملل است. در بخشی از این پژوهش نیز با مطابقت ضحاک و تیامت، سعی در تطبیق این دو باهم دارد.

زارعی (۱۳۹۲)، در مقاله «ضحاک و بین‌النهرین»، مشابهت‌ها و مطابقت‌های میان اساطیر بین‌النهرین و ضحاک را به صورت پراکنده بررسی می‌کند، اما این مطابقت‌ها به نتیجه مشخصی نمی‌رسد. قائمی (۱۳۹۴)، در مقاله «تحلیل تطبیقی اسطوره ضحاک ماردوش»، به گونه‌ای کار زارعی را تکمیل نموده و در بخش نخست، همه نظریات وی را بیان می‌کند، اما پس از آن به بررسی خدایان ماردوش جهان زیرین،

از هند تا میان‌رودان می‌پردازد و در نهایت عنوان می‌کند که اسطوره ضحاک برابندی از اسطوره اهریمن خشکسالی آریایی، و خدایان ماردوش جهان زیرین نزد بومیان آسیای شرقی است. اردستانی رستمی (۱۳۹۶)، در مقاله «تیامت میان‌دورودی، جمشید و ضحاک» این نظریه را مطرح می‌کند که شخصیت اسطوره‌ای تیامت دارای دو وجهه خیر و شر بوده که وجه نیک آن در شخصیت جمشید و وجه ویرانگر آن در شخصیت اسطوره‌ای ضحاک استحاله شده است. مصباح (۱۳۹۶)، در مقاله «بن‌مایه‌های کهن اسطوره ضحاک در ایران براساس نقوش روی مهر دوره عیلامی» سعی در تطابق خدایان ماردوش فلات ایران با ضحاک از روی نشانه‌شناسی جزئیات مهرهای یافته شده در تمدن‌های باستانی فلات ایران را دارد. وی ابتدا جزئیات نقش سه مهر یافته شده در شوش، تپه یحیی و تپه شهداد را شناسایی می‌کند و پس از آن مشابهات آن‌ها را استخراج و با تحلیل این نشانه‌ها سعی در تطابق این خدایان با اسطوره ضحاک دارد.

با توجه به کتاب‌ها و مقالات ذکر شده باید عنوان کرد که مطابقت مردوک و ضحاک، و به تبع آن تحلیل ازّه شدن جمشید در هیچ کدام از این نوشته‌ها مطرح نشده و همپوشانی این مقاله‌ها تنها در زمینه کلیت تأثیر اساطیر میان‌رودان بر اسطوره ضحاک صادق است و گرچه در طرح کلی تمام این نوشته‌ها تلاش برای مطابقت اساطیر آریایی با اساطیر میان‌رودان داشته‌اند، ولی در جزئیات؛ یعنی تطابق شخصیت‌های اساطیری ضحاک و مردوک سخنی به میان نیاورده‌اند.

نتیجه آنکه در این مقاله این نظریه مطرح می‌شود که شخصیت‌های اسطوره‌ای ضحاک و مردوک باهم متناظر هستند و آنچه ما در شاهنامه و سایر متون تاریخی پس از اسلام از ضحاک مشاهده می‌کنیم تأثیر به‌سزایی از اسطوره مردوک گرفته است. همچنین با پذیرش تطابق این شخصیت‌ها، دلیلی موجه و قابل قبول برای

توجیه بریدن جمشید با اژه به دونیمه مساوی توسط ضحاک به دست خواهد آمد که تا کنون در مراجع علمی مطرح نشده است.

بحث اصلی

الف) ارتباط فرهنگی اقوام هندوایرانی و اقوام بومی فلات ایران

یکی از مشهورترین اسطوره‌های دولت‌شهرهای میان‌رودان باستان که خصوصاً در میان تمدن‌های بابل و آشور رواج و شهرت فراوانی دارد، اسطوره آفرینش است. رواج این اسطوره در میان اقوام مختلف میان‌رودان به حدی است که رگه‌ها و آثاری از آن را به وضوح می‌توان در اسطوره‌ها، روایت‌ها، لوح‌ها و آثار باستانی به جا مانده از این اقوام، به نحوی از انحا مشاهده کرد. بن‌مایه این اسطوره در طی زمانی بسیار طولانی در حدود آغاز هزاره دوم پیش از میلاد (هوک ۱۳۶۸: ۵۵) در منابع مکتوب و به یقین زمانی بسیار پیش از این در منابع شفاهی رواج داشته است. گستره جغرافیایی انتشار این اسطوره گرچه با توجه به الواح کشف شده در دولت‌شهرهای بین‌النهرین، در سرزمینی به وسعت کشور کنونی عراق منتشر بوده، اما در بازه‌های زمانی مختلف در میان حکومت و تمدن ماد در غرب و شمال غربی ایران امروز رواج داشته است. این گفته هنگامی قوت می‌گیرد که بدانیم مادها در طی دوران حکومت خود ارتباط تنگاتنگی با حکومت آشور داشته و در بسیاری از موارد تأثیر بسزایی از فرهنگ و تمدن آشور گرفته‌اند.

طبق تحقیقات و نوشته‌های مهرداد بهار تأثیر تمدن بین‌النهرین را در پهنه بسیار وسیعی از آسیا، از ترکستان چین و دره سند تا فلات ایران و جلگه قفقاز و حتی تا نقاطی از اروپای شرقی و دره نیل در مصر، می‌توان ردیابی کرد. این تأثیر فرهنگی

به بازه زمانی در حدود هزاره چهارم و سوم پیش از میلاد باز می‌گردد. (بهار ۱۳۸۶: ۲۱-۱۶)

«اقوام بومی نجد ایران عمیقاً زیر تأثیرات فرهنگی و مادی بین‌النهرینی قرار داشتند. هرچند یک رشته پیوندهای قومی و فرهنگی کهن‌تر ایشان را از قدیم با مردم بین‌النهرین مربوط می‌داشت و به وحدتی فرهنگی میان ایران و بین‌النهرین یاری می‌رسانید، اما در اعصار جدیدتر، از هزاره دوم پ.م. با سامان یافتن نظام‌های حکومتی در ایران، آثار این تأثیرپذیری فرهنگی محسوس‌تر گردید.» (همان: ۱۷)

به نظر می‌رسد در روند مهاجرت اقوام هندوایرانی، این اقوام مدت زمان طولانی در سرزمین‌های آسیای میانه ساکن شده‌اند و با توجه به اسطیلائی نفوذ دولت‌شهرهای میان‌رودان، بر سرزمین‌های فلات ایران، ورود اقوام مهاجر به فلات ایران با مشکل مواجه بوده است. احتمالاً تشکیل فرهنگ و جامعه آریایی آسیای میانه به هزاره دوم پیش از میلاد باز می‌گردد، اما در هزاره نخست پیش از میلاد اقوام مادی و پارسی با مهاجرت و نفوذ به سرزمین‌های فلات ایران، امکان تشکیل قدرت‌های ماد و پارس را فراهم آوردند که تشکیل این حکومت‌ها اوج برخورد فرهنگی و اساطیری اقوام آریایی و دولت‌شهرهای میان‌رودان بوده است. (بهار ۱۳۷۶: ۱۴-۱۵)

البته غرض آن نیست که ارتباط فرهنگی میان تمدن‌های بین‌النهرین و اقوام مهاجر هندوایرانی تنها به ارتباط ماد و آشور محدود شود. چه آنکه از زمان ورود اقوام آریایی به فلات ایران، تا زمان تشکیل حکومت ماد صدها و بلکه نزدیک به هزار سال زمان گذشته است و در طی این سال‌ها اسطوره‌ای که تا این حد مشهور بوده و در جشن‌های سال نو بابلی؛ یعنی جشن اکتو^۱، طی آیین‌های خاص باززایی و بازآفرینی شده و بی‌شک توسط اقوام آریایی نیز شنیده و دیده شده است. در این

مجال تنها به ذکر دو نمونه از ارتباط فرهنگی اقوام آریایی و میان‌رودان بسنده می‌کنم.

در کتیبه مشهور میتانی^۱ که در بغازکوی^۲ (آنکارا در ترکیه کنونی) کشف شده، در سوگندنامه شاه میتانی - از اقوام هندوایرانی - و شاه هیتی^۳ به نام ایزدان هندوایرانی از قبیل ایندرا^۴، ورونا^۵، میترا^۶ و دو ایزد همزاد ناسیته^۷ سوگند یاد شده است. تاریخ نگارش این لوح (حدود ۱۳۰۰ سال پیش از میلاد مسیح) نشانه‌ای از برخورد فرهنگی اقوام آریایی و اقوام میان‌رودان بوده است. تمدن میتانی در هزاره دوم پیش از میلاد در شمال میان‌رودان شکل گرفت و در دوران اوج قدرت، بابل را فتح و حکومت آشور را بسیار محدود کردند. پس می‌توان نتیجه گرفت که این اقوام هندوایرانی، تأثیر بسیار زیادی از تمدن‌های بین‌النهرین و به خصوص بابل و آشور گرفته‌اند.

مورد دوم نقش یک مهر استوانه‌ای است که در کاوش‌های مشترک موزه بریتانیا و دانشگاه پنسیلوانیا در شهر اور مربوط به تمدن سومر به دست آمده است. (گرامر ۱۳۹۱: ۲۶۸) قدمت این مهر به هزاره سوم پیش از میلاد باز می‌گردد. اما نکته مهم نقش تراشیده شده بر این مهر (نبرد دو پهلوان خدا) که یکی قهرمانی است از قماش گیلگمش - که اسطوره آن در سراسر تمدن‌های باستانی بین‌النهرین رواج داشته و تمامی تمدن‌های آن زمان که در محدوده کشورهای کنونی ایران، عراق، ترکیه، سوریه، اردن و ... ساکن بوده‌اند، با آن آشنا بوده و هر کدام از این فرهنگ‌ها با تغییراتی جزئی آن را نقل کرده‌اند. (هوک ۱۳۶۸: ۶۵)

1. Mitanni
3. Hitti
5. Varuṇa
7. Nāsatyau

2. Boğazköy
4. Indra
6. Mitra



تصور شماره ۱: مَهر استوانه‌ای کشف شده از شهر اور (کرامر ۱۳۹۱: ۲۶۸)

و دیگری هم‌اورد او، موجودی نیمی گاو و نیمی انسان (بالاتنه آن انسان و پایین تنه اش گاو) است. جالب‌تر آنکه این موجود در حال نبرد و کشتن دو اژدها است. پیش از این درباره وابستگی شخصیت اساطیری فریدون به توت‌م و نماد گاو اشاره‌های بسیاری شده است و در کتاب‌ها و مقالات فراوان این وابستگی بارها اشاره شده و به اثبات رسیده است؛ چه از دایگی گاو برمایه یا گرز گاوسار فریدون و یا حتی نسبت دادن نام درفش کاویان به پرچم گاو شکل و نه پرچم کاوه. (اکبری مفاخر ۱۳۹۵: ۱۴-۱۵) پس پر بیراه نیست که این تصویر را نمادی از فریدون در حال نبرد با اژی‌دهاک بدانیم. البته که منظور، اسلاف اساطیری این دو نام (فریدون و اژی‌دهاک) می‌باشد؛ زیرا این نام‌ها عناوینی است که در هزاره‌های بعدی بر این شخصیت‌های اسطوره‌ای نهاده شده است، اما منظور ما بن‌مایه‌های اساطیری کهن است؛ گرچه در گذر زمان نام‌ها و پوسته جدیدی به خود می‌گیرند، اما صفات و کردارشان تقریباً ثابت می‌ماند.

لازم به ذکر است که برخلاف نبرد و هم‌آوردی جمشید و ضحاک که بسیار تازه می‌باشد و همان‌گونه که آورده خواهد شد در وداها نشانی از آن نیست، نبرد و هم‌آوردی ثریثونه با اژدهای دربند کننده آب‌ها و زنان، در وداها ذکر شده و اسطوره‌ای بسیار کهن در میان اقوام هندوایرانی است. احتمالاً تصویر این مَهر نیز نمایانگر اسطوره نبرد ثریثونه و اژی‌دهاک بوده که وجود شمایی همچون گیلگمش در آن نشان نبرد اقوام آفریننده این دو اسطوره؛ یعنی اقوام هندوایرانی و اقوام دولت‌شهرهای میان‌رودان است. در نتیجه می‌توان گفت که اسطوره‌های اقوام هندوایرانی در مواجهه با فرهنگ و تمدن اقوام بومی ساکن فلات ایران و به خصوص دولت‌شهرهای میان‌رودان تأثیر بسیاری بر هم نهاده‌اند. مورد دوم که در بالا ذکر شد به وضوح درهم تنیدگی اسطوره‌های اقوام هندوایرانی و اقوام میان‌رودان را بیان می‌کند.

ب) پیدایش پادشاهی پیشدادی در اسطوره‌های ایرانی

در وداها که کهن‌ترین متن به جا مانده از فرهنگ اقوام آریایی است، مواجهه و مقابله‌ای میان شخصیت‌هایی معادل جمشید و ضحاک نیست. در وداها، یمه نخستین میرندگان و پادشاه سرزمین مردگان است که در اوستا به جم و پس از آن به جمشید تغییر نام داده است. یمه ارواح مردگان را به جهان مردگان راهنمایی می‌کند. (جلالی نایینی ۱۳۸۵: ۴۳۱، ۴۳۰، ۳۷۵، ۳۰۶)

از سویی دیگر اگر ضحاک را میراث اژدهای اساطیری در اسطوره‌های ودایی بدانیم، باید او را با ویشوهروپه، اهی یا وریتره مقایسه یا مقابله کنیم. (همان: ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۳۰ و ۲۹۳)

نکته حائز اهمیت آن است که یمه در ود/ها به هیچ عنوان با هیچ کدام از این اژدهایان (ویشوه‌روپه، اهی یا وریتره) یا نیمه‌خدایان تقابل و برخوردی ندارد. هیچ کدام از این شخصیت‌های اساطیری در هیچ روایتی در کنار یمه ذکر نشده‌اند و داستان مشترکی با او ندارند. هم‌اورد این اژدهایان عموماً، ایندرا یا ثریتوننه است. همچنین در گاهان نیز تنها یک بار از جم نام برده می‌شود که او را در زمرة گناهکاران برمی‌شمرد؛ در سروده‌های زرتشت نیز تقابلی میان جم و ضحاک یا هیچ اهریمن دیگری صورت نمی‌گیرد. (پورداد ۱۳۸۹: ۴۷۶ و ۱۶۳؛ و دوستخواه ۱۳۹۱: ۲۵)

در مرحله بعد، در یسن‌ها تنها یک بار از جمشید نام برده شده است، به عنوان فرزند ویونگهان^۱، نخستین فرد که گیاه مقدس هوم را فشرود و نوشابه مقدس آن را تهیه کرد. (پورداد ۱۳۸۷: ۱۵۹ تا ۱۶۹؛ دوستخواه ۱۳۹۱: ۱۳۶ تا ۱۴۳) در یسن‌ها نیز هیچ تقابلی میان جمشید و ضحاک گفته نمی‌شود.

در یسن‌ها می‌توان برای نخستین بار جمشید و آژی‌دهاک را به عنوان دو تن از پادشاهان اسطوره‌ای ایران مشاهده کرد. در آبان‌یشت (پورداد ۱۳۷۷، ج ۱: ۲۴۹-۲۴۵؛ دوستخواه ۱۳۹۱: ۳۰۴-۳۰۲) و رام‌یشت (پورداد ۱۳۷۷، ج ۲: ۱۵۰-۱۴۷؛ دوستخواه ۱۳۹۱: ۴۵۲-۴۵۰) تعدادی از پادشاهان اسطوره‌ای ایران برای کامیابی در حکومت و غلبه بر دشمنان ایزدان اردو‌یسورانا‌هیتا^۲ و اندروای^۳ را می‌ستایند و برای ایشان قربانی‌هایی پیشکش می‌کنند.

به نظر می‌رسد این نخستین باری است که نام جمشید و آژی‌دهاک به عنوان پادشاه برده می‌شود. گرچه ایزدان، خواسته جمشید را برآورده کرده بودند و از تحقق خواسته آژی‌دهاک سرباز می‌زدند، اما مهم آن است که در این سرودها نخستین بار جمشید و آژی‌دهاک به عنوان پادشاه و در پی هم و پس از نام هوشنگ (در رام‌یشت، پس از تهمورث) و پیش از فریدون آورده می‌شوند.

همچنین در گوش‌یشت (پورداود: ۱۳۷۷، ج ۱: ۳۸۱-۳۷۹؛ دوستخواه ۱۳۹۱: ۳۴۹-۳۴۶) نیز با همین اسلوب مواجه هستیم، اما در این یشت، اژی‌دهاک از میان نام پادشاهان حذف و از سوی او نیایش و قربانی برای درواسپ^۱ ایزد انجام نمی‌شود ولی فریدون پس از انجام قربانی‌های بسیار برای ایزد درواسپ، از او می‌خواهد که قدرت برتری و پیروزی بر اژی‌دهاک را به او ارزانی دارد.

در یشت نوزدهم یا زامیادیش (پورداود ۱۳۷۷، ج ۲: ۳۴۰-۳۳۶؛ دوستخواه ۱۳۹۱: ۴۹۳-۴۸۹) که به تحول و جابجایی فرّ کیانی میان پادشاهان اسطوره‌ای ایران می‌پردازد برای نخستین بار از کشته شدن جمشید، آن هم به همان نحو که در شاهنامه عنوان شده؛ یعنی ازّه کردن و به دو نیمه شدن سخن به میان آورده است.

اما در اینجا نیز سخنی از انجام این کار توسط اژی‌دهاک یا به دستور وی به چشم نمی‌خورد، بلکه تنها عنوان شده که سپیتور^۲ که یکی از بیک‌های اهریمن است، جهت به دست آوردن فرّ این کار را انجام داده است.

آنچه گفته شد، بیانگر این موضوع است که در اسطوره‌های هندوایرانی، تا قبل از زمان نگارش یشت‌ها، نشانه‌ای از مبارزه و مقابله جمشید (و معادل‌های او؛ یعنی جم و یمه) با اژی‌دهاک موجود نیست. به نظر می‌رسد که این تقابل و مبارزه پس از قرارگیری شخصیت‌های نیمه‌خداگونه اسطوره‌ای هندوایرانی در قالب یک سلسله پادشاهی اسطوره‌ای شکل گرفته است.

به بیان دیگر در طی بازه زمانی پس از جدایی اقوام آریایی هندی از اقوام ایرانی شخصیت‌های اسطوره‌ای پراکنده در اساطیر هندوایرانی که اغلب ماهیتی الهی و نیمه خدایی داشتند، کم‌کم به صورت سلسله‌ای از پادشاهان، در اسطوره‌های ایرانی تجسم یافتند. حتی باید ذکر کرد که در این زمان هنوز نشانه‌ای از کیومرث، مشی، مشیانه و سیامک در این سلسله نیست؛ گویا این پادشاهان در تحول‌های بعدی به این خاندان افزوده شده‌اند.

پ) مطابقت اژی‌دهاک و مردوک

حال بازمی‌گردیم به شخصیت اژی‌دهاک. به نظر می‌رسد، پس از اینکه این سلسله پادشاهی اسطوره‌ای نزد ایرانیان شکل گرفت، اژی‌دهاک که هیولایی آسمانی و باعث خشکسالی و ناباروری بوده است، در قالب پادشاهی اهریمنی تجسم می‌یابد که پادشاهی را برای مدت زمانی، از چنگ پادشاهان پیشدادی به در می‌آورد. حال با توجه به تقابل‌های طولانی و نبردها و دشمنی‌های درازمدت اقوام هندوایرانی با اقوام و تمدن‌های بومی فلات ایران و به خصوص در میان‌رودان، طبیعی است که سیمای اسطوره‌ای اژی‌دهاک، تأثیر بسیار زیادی از اسطوره‌های میان‌رودان گرفته باشد. نبردهای طولانی مدت اقوام میتانی و پس از آن‌ها اقوام ماد با دولت‌شهرهای میان‌رودان به تفصیل در منابع تاریخی ذکر شده و تکرار آن از حوصله این مقاله خارج است. لیکن می‌توان از نبردهای طولانی و متناوب پادشاهی ماد با پادشاهی آشور به این نکته رسید که اقوام هندوایرانی ماد به طور کامل با اسطوره‌های میان‌رودان آشنایی داشته‌اند.

اگر نگوییم مشهورترین، کمینه مردوک (آشور) یکی از مشهورترین چهره‌های اسطوره‌ای اقوام میان‌رودان به خصوص اقوام بابلی و آشوری بوده است؛ اسطوره‌آفرینش در تمام دولت‌شهرهای میان‌رودان شهرت داشته، به نحوی که در جشن سالیانه اکتیو این اسطوره به صورت آیینی اجرا و بازآفرینی و روایت می‌شده است. حال اگر عنوان کنیم که اقوام هندوایرانی، اژی‌دهاک را به عنوان یکی از اهریمنان با خدایان میان‌رودان؛ یعنی مردوک مطابقت داده‌اند، حرفی نادرست زده‌ایم؟

برای اثبات این فرضیه، دلایل ذیل مطرح می‌شود:

نخست آنکه مردوک یا آشور که در دولت‌شهرهای بابل و آشور به عنوان خدای خدایان پذیرفته شده بودند، در هزاره نخست پیش از میلاد خویشکاری و نقش بسیاری از خدایان و ایزدان دیگر را پذیرفته بود. (بهار ۱۳۸۶: ۳۰) یکی از این خدایان

تموز یا دموزی است که در هزارهٔ نخست پیش از میلاد، مردوک جای آن را می‌گیرد. مهم‌ترین خصوصیت تموز که بعدها به مردوک می‌رسد، اسارت و زندانی شدن او در دنیای مردگان یا جهان زیر زمین است. این اسطوره به صورت آیینی باستانی هر ساله در جشن اکتیو اجرا می‌شده است و مردوک که در جهان زیر زمین و به طور اخص در زیر کوهی به بند کشیده شده بود، آزاد می‌شود و به باروری جهان می‌پردازد.

«جشن آیینی سال نو گزارشی از احیاء بود. در این روزهای بحرانی کارها تعطیل و نخستین چهار روز سال نو از تقویم حذف می‌شد. همخوانی و برگردان بخشی از این اسطوره در جهت همدلی با اسیر شدن مردوخ در کوهساران یا جهان زیرین انجام می‌شد.» (گری ۱۳۹۰: ۴۳) همچنین در اساطیر ایرانی نیز ضحاک توسط فریدون در میان کوه دماوند به بند کشیده می‌شود که در پایان جهان از بند رسته و آزاد می‌شود. گرچه خویشکاری و کارکرد این دو شخصیت با هم تفاوت دارد، اما شباهت ظاهری و به بند کشیده شدن آن‌ها می‌تواند باعث تطابق اسطوره‌هایشان در میان ایرانیان باستان شده باشد.

دوم آنکه همان‌گونه که عنوان شد مردوک خویشکاری و نقش اسطورهٔ تموز را در بابل به عهده می‌گیرد. اسیر شدن مردوک در جهان زیرین و سپس آزادی او و بازگشت به زمین و باروری گیاهان در مراسمی آیینی که هر سال در ابتدای بهار و ابتدای پاییز برپا می‌شد، جشن گرفته می‌شد. همان‌گونه که می‌دانیم جشن مهرگان بازماندهٔ همین اسطوره است که از سال‌های دور در دولت‌شهرهای میان‌رودان برگزار می‌شد. جشن مهرگان بازمانده جشن آیینی است که در ابتدا آیین رفتن تموز به جهان مردگان و به بند کشیده شدن او بود، اما بعد از زمانی مردوک به جای تموز قرار می‌گیرد. (ر.ک. بهار ۱۳۸۹: ۴۲۵-۴۲۴)

اما با گذشت سده‌ها و هزاره‌ها و تطور امور اجتماعی بسیار، جامعه و اعتقادات بین‌النهرینی از نیمه دوم هزاره دوم پیش از مسیح دچار یک رشته تغییر گشت و به جای نظام مادرسالارانه و ترکیب قومی سومری، نظام پدرسالارانه و خودکامه بابل و آشور با ترکیب قومی سامی نشست و هماهنگ با آن، به جای انکی، خدای خرد اعصار پیشین، مردوخ در بابل، و آشور در کشور آشور، بر راس قدرت در جهان خدایان قرار گرفتند و همه صفات و خویشکاری‌های خدایان متعدد و متفاوت سرزمین‌ها را در خود جمع کردند و به خودکامگی در جهان خدایان و بر مخلوقات فرمان راندند: روحانیت، رزم‌آوری و برکت بخشی در هریک از آنان (آشور و مردوخ) که خدایان سرزمین‌های متفاوتی (آشور و بابل) بودند، گردآمد. (بهار ۱۳۸۶: ۳۰)

حال اگر توجه کنیم که زمان غلبه فریدون بر ضحاک و به بند کشیده شدن او در زیر کوه دماوند، جشن مهرگان عنوان شده است، پی می‌بریم که عنوان شدن این زمان، اتفاقی نبوده و در راستای همسان پنداشتن ضحاک و مردوک در میان قبایل هندوایرانی باستان بوده است.

«این روز مهرگان باشد، و (نام روز و) نام ماه متفق‌اند، و چنین گویند: که اندرین روز آفریدون با بیوراسب، که او را ضحاک گویند ظفر یافت. مر ضحاک را اسیر گرفت، و بست و به دماوند برد، و آنجا به حبس کرد او را.» (گردیزی ۱۳۶۳: ۵۲۰)

«گرفتار شدن آژی‌دهاک در روز مهرگان بود و ایرانیان در این هنگام گفتند: مهرگان برای کشتن کسی فرا رسید که مردم را سر می‌برید.» (ابن اثیر ۱۳۸۳: ۸۲)

«آن روز که آفریدون به تخت نشست، اول روز از مهرماه بود، آن‌را مهرگان نام کردند.» (منهاج السراج ۱۳۴۲: ۱۳۷)

سوم دلیل، شباهت ظاهری مردوک و ضحاک است. در *اوستا* از آژی‌دهاک به عنوان اژدهایی سه‌سر، سه‌پوزه و شش‌چشم یاد شده و از گدازان بودن دم او بسیار سخن رانده شده است.

س ۱۸- ش ۶۹- زمستان ۱۴۰۱ ————— بررسی تطبیقی اسطوره‌های ضحاک و مردوک.../ ۱۲۵

«فریدون» از خاندان توانا... آن که «اژی‌دهاک» را فرو کوفت {اژی‌دهاک} سه پوزۀ سه کله شش چشم را، آن دارنده هزار {گونه} چالاکی را.» (دوستخواه ۱۳۹۱ : ۱۳۷)

در مقابل از مردوک نیز به عنوان اژدها یاد می‌شود و او را دارای چهار چشم و چهار گوش می‌دانسته‌اند که چون لب‌هایش را از هم می‌گشود از آن آتش برون می‌جست.

«اندام های مردوخ بی آرایش بود با هیبتی رازناک که ورای درک ماست. با چهار چشم که بینایی نامحدود داشت. چهارگوش که همه چیز می‌شنید. چون لب به سخن می‌گشود، زبان آتشین و انفجار گونه‌اش نمایان می‌شد.» (ساندرز ۱۳۸۷ : ۲۱)

«نماد خود مردوک نیز یک اژدهاست.» (کویاجی ۱۳۸۸ : ۲۳۱)

«چهار چشم داشت و چهار گوش، وقتی لب‌هایش می‌جنبید، آتش شعله می‌کشید. چهار گوش او فوق العاده بود.» (مک کال ۱۳۷۵ : ۷۳)

چهارم آن که در بیشتر متن‌های پس از اسلام و برخی از متون پهلوی، جایگاه پادشاهی و نسب ضحاک را بابل می‌دانسته‌اند. عجیب نیست که اسطوره مردوک و جشن‌های آیینی و اسطوره‌ای او نیز از دولت‌شهرهای بابل و آشور برخاسته است؛ اقوام ماد نبردهای بسیار زیاد و طولانی با دولت آشور داشته است.

مردوخ چون این بشنود، چهره اش چون روز فراخ، درخشیدن گرفت: «برج بلند بابل باید بنا شود، چونان که آرزوی شماست.» (ساندرز ۱۳۸۷ : ۴۵)

«یکی آن که ضحاک کرد به بابل که (آن را) گرینددوشید خوانند.» (دادگی ۱۳۹۰ : ۱۳۷)

«بیوراسپ در بابل سکونت داشت و در آنجا خانه‌ای به شکل کلنگ (مرغ) ساخت و آن را کلنگ‌دیس نامید» (اصفهانی ۱۳۴۶ : ۳۳)

پس اگر این اقوام هندوایرانی جایگاه بزرگ‌ترین اژدهای اساطیر خود را با جایگاه بزرگ‌ترین دشمن خود یکسان می‌پنداشته‌اند، به دور از عقل نبوده است. چنانچه پس از پیروزی اعراب و فتح ایران به دست ایشان، جایگاه ضحاک از بابل به بیت‌المقدس و دشت سواران نیزه‌گزار تغییر می‌یابد.

پنجم آن که در شاهنامه عنوان می‌شود که بزرگان ایران زمین پس از گریختن فرّه از جمشید، جلسه ای برپا می‌کنند و با شور و مشورت به نزد ضحاک می‌روند و از او درخواست می‌کنند که حکومت و پادشاهی ایران را بپذیرد.

| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| یکایک بیامد از ایران سپاه | سوی تازیان برگرفتند راه |
| شنیدند کانجا یکی مهترست | پر از هول شاه اژدها پیکرست |
| سواران ایران همه شاه جوی | نهادند یکسر به ضحاک روی |
| به شاهی برو آفرین خواندند | ورا شاه ایران زمین خواندند |
| مر آن اژدها فش بیامد چو باد | به ایران زمین تاج بر سر نهاد |

(فردوسی، ۱۳۶۶: ۵۱)

چنین همانندی و روال پادشاهی در میان شاهان اساطیری ایران بسیار اندک است، چرا که شاهان اساطیری دارای فرّه ایزدی هستند و خود به داشتن این فرّه آگاه. اگر پادشاهی از پدر به ایشان نرسد، خودشان به تنهایی اقدام می‌کنند و حکومت را بدست می‌آورند، اما شیوه پیشنهاد دادن پادشاهی به ضحاک نه از جنس اسطوره‌های آریایی که از سنخ اسطوره آفرینش بابلی است. در اسطوره آفرینش بابلی نیز خدایانی که از خشم تیامت مرعوب گشته و از اقدامات خصمانه او بیم دارند با مشورت یکدیگر بهترین فرد برای مبارزه با تیامت را مردوک می‌دانند؛ به نزد او رفته و نبرد با تیامت را به او پیشنهاد می‌دهند.

«آنشار^۱ در مجمع خدایان برمی‌خیزد و پیشنهاد می‌کند که این وظیفه را باید بر عهده پهلوان نیرومند مردوک گذاشت. اعا^۲ پدر مردوک به او پند می‌دهد که آن وظیفه را

بپذیرد، و مردوک می‌پذیرد که این وظیفه بر گردن بگیرد با این شرط که به او در مجمع خدایان قدرت کامل و مساوی داده شود، و کلام او تعیین کننده بی‌تغییر سرنوشت باشد.» (هوک ۱۳۶۸: ۵۷)

«خدایان هم با وحشت و هراس به اعا و آنو دستور دادند که به مبارزه هیولاهای بروند. آا و آنو از پذیرفتن فرمان خدایان پرهیز کردند. انشار گروهی از خدایان را گرد آورد و انجمن خدایان مزبور به مردوک فرمان دادند به دفاع از آنان برخیزد. او فرمان انجمن خدایان را پذیرفت، مشروط بر آن که از قوایی برتر و والاتر برخوردار گردد. این تقاضای او برآورده گشت، و خدایان از (تقدیر مردوک) سخن به میان آوردند و او مهبای جنگ گشت.» (گریمال ۱۳۷۶: ۴۰)

ششم آنکه هم ضحاک و هم مردوک با هم‌آوردان خود پیوند خانوادگی و خونی دارند. در بسیاری از تواریخ، ضحاک خواهرزاده جمشید عنوان شده است. در اکثر این منابع عنوان شده که ضحاک از مادری ایرانی که خواهر جمشید است و پدری عرب که پادشاه یمن بوده، به دنیا آمده است.

«گویند خواهرزاده جمشید بود. برو خروج کرد و پادشاهی از او بستند.» (مستوفی ۱۳۸۷: ۸۲)

«جمعی گویند که ضحاک خواهرزاده جمشید است چه خواهر او را یکی از ملوک عرب در حباله نکاح آورده بود.» (میرخواند ۱۳۳۸: ۵۲۸) «و مادر او دع بنت وینکهان^۱ بود» (گردیزی ۱۳۶۳: ۳۴) «و در همه روایت‌ها ضحاک خواهرزاده جمشید بودست و نام مادرش ورک^۲ بود خواهر جمشید.» (ابن بلخی ۱۳۸۵: ۱۱)

همچنین مردوک نیز از نوادگان تیامت است. چه همه خدایان از زوج نخستین که تیامت و اپسو^۳ هستند به وجود می‌آیند. مردوک نیز با واسطه دو نسل، فرزند اعا و آنو است که خود ایشان نوه تیامت و اپسو هستند.

1. Dae ebne Vinkahān
3. Apsu

2. Varak

«لوح نخست [...] از زمانی که هیچ چیز جز آپسو و تیامت وجود نداشت آغاز می‌شود. از پیوند این دو خدایان در وجود آمدند. دو خدای نخست لاهمو و لاهامو، [...] انشار و کیشار را زاییدند. انشار و کیشار به نوبه خود آنو و نودیم مو یا اعا را می‌زایند. [...] اعا آنگاه مردوک را در وجود می‌آورد.» (هوک ۱۳۶۸: ۵۵ و ۵۶)

البته این دو نسبت خانوادگی گرچه همسان نیست، اما مقصود آن است که هر دوی این جفت هم‌آوردان علی‌رغم نسبت خونی با یکدیگر تقابل می‌کنند و برای بدست آوردن پادشاهی (یکی پادشاهی انجمن خدایان و دیگری پادشاهی سرزمین‌های آدمیان جهان)، به نبرد و کشتن دیگری بر می‌خیزند.

حال با آنچه مطرح شد، باید عنوان کرد در ضمن شکل‌گیری سلسله پادشاهی پیشدادیان در تاریخ اساطیری ایران، از بستر اسطوره‌های پراکنده هندوایرانی، یمه که یکی از مطرح‌ترین نیمه‌خدایان اساطیری هندوایرانی بوده، در قالب جمشید، پادشاهی فرهمند و پرقدردت ظاهر می‌شود که نماد خورشید آسمانی است؛ در مقابل او اژی‌دهاک که میراث‌دار اژدهاهای اسطوره‌ای از قبیل ویشه‌روپه و اهی و دیگران بوده است، در مطابقت با اسطوره‌های بین‌النهرینی و خصوصاً شخصیت مردوک (که معرف جنبه زیرزمینی خورشید بود) به صورت پادشاهی مستبد و ظالم و غاصب ظهور می‌کند.

«در سرود آفرینش، مردوک هم به سامان عالم هستی دلالت می‌کرد، و هم در تجسم خورشید و گرمای او بود که بخار دریا را که در قالب تیامات ارائه می‌شد، پراکنده می‌ساخت (یکی از القابی که به او نسبت می‌دادند بر این نکته که او تجسم خورشید بود، تصریح دارد). او در مقام خدای خورشید، به قوای بهاری هم دلالت می‌کرد. اینک این تجدید حیات طبیعت در پایان زمستان و پیروزی زمستان و پیروزی بهار بر نیروهای مرگ (زمستان) از مفاهیم اساسی دین بابلی بودند که تا هنگامی که از بین رفت، همچنان یک دین طبیعی باقی ماند.» (گریمال ۱۳۷۶: ۴۵)

س ۱۸ - ۶۹ - زمستان ۱۴۰۱ - بررسی تطبیقی اسطوره‌های ضحاک و مردوک.../۱۲۹

اکنون اگر این روند شکل‌گیری پادشاهی پیشدادیان و مطابقت اسطوره‌اژی دهاک با مردوک را بپذیریم، نحوه کشته شدن جمشید و به دو نیم کردن او برای ما روشن خواهد شد که این نیز خود دلیل دیگری برای تطابق شخصیت ضحاک و مردوک خواهد بود.

در اسطوره آفرینش بابلی و به تبع آن اسطوره آفرینش آشوری (که شرح کامل آن از حوصله این مقاله خارج است) عنوان می‌شود که مردوک پس از آنکه بزرگ‌ترین نبرد دوران خود را انجام می‌دهد و بزرگ‌ترین دشمن خود را نابود می‌کند، بر اریکه پادشاهی خدایان می‌نشیند. دشمن او تیامت است (تیامت به نحوی مادر بزرگ مردوک است و این دو با هم پیوند خانوادگی دارند). مردوک پس از غلبه بر او پیکر او را به دو نیمه مساوی تقسیم می‌کند.

«او تن هیولا را مثل ماهی بی به دو نیم کرد، نیمی از آن را بالا برد و سقفی از آن ساخته، آسمانش کرد.» (هوک ۱۳۶۸ : ۴۲)

«آن گاه نزد تیامت بازگشت، جمجمه اش را درید و سرخ‌رگ‌هایش پارپاره کرد. پس پیکر را چون ماهی بی به دو نیم کرد.» (ژیوان و همکاران ۱۳۸۹ : ۶۳) «مردوخ تیه‌مت را لگدمال و کله وی را ابا گرز بشکافت، رگ تیه‌مت گشود و خونس جاری ساخت. تن او بدرید و چون صدفی بی به دو نیم کرد. نیمه ئی برافراشت و سقف آسمان کرد.» (گری ۱۳۹۰ : ۴۹) «خداوندگار به استراحت پرداخت. به آن پیکر غول آسا خیره شد، اندیشید که چگونه از آن استفاده کند و از لاشه ی مرده چه بیافریند. نخست آن را چون صدف حلزون دوکپه ای از هم گسیخت.» (ساندرز ۱۳۸۷ : ۳۸)

و اما درباره‌اژی دهاک یا ضحاک نیز سرگذشتی مشابه روایت می‌شود. ضحاک پس از آنکه بزرگ‌ترین نبرد خود را پیروز می‌شود، و بزرگ‌ترین دشمن خود را نابود می‌کند، بر تخت پادشاهی تمام سرزمین‌های جهان تکیه می‌زند. دشمن او جمشید است. ضحاک در برخی منابع به عنوان خواهرزاده جمشید مطرح شده است و در

برخی دیگر از منابع نسبت‌های دیگری میان او و جمشید مطرح است. همانند مردوک که خویشاوند تیامت است و بر او می‌شورد.

ضحاک نیز همانند مردوک، پس از غلبه بر جمشید، پیکر هم‌آورد خود را به دو نیمه مساوی تقسیم می‌کند.

«چون جمشید آگاه شد از وی بگریخت و پنهان شد یکسال. بعد از یکسال خبر او یافت و بگرفت و بکشتش، و پادشاهی بر او راست گشت، و کشتن جمشید چنان بود که اره بر سرش نهاد تا پای به دو نیم کرد.» (بلعی ۱۳۵۳ : ۱۳۲)

اما این مطابقت جایی جالب‌تر خواهد شد که به نحوه کشتن حریفان دقت و توجه کنیم. در ترجمه‌های متن اسطوره آفرینش بابلی (انوما الیش^۱) عنوان شده است که مردوک، جسم تیامت را مانند ماهی یا صدف به دو نیمه تقسیم کرد. آنچه در این مثال قابل توجه است، آن است که ماهی یا صدف دارای دو نیمه کاملاً مشابه با هم هستند و مثال آوردن از آن‌ها این نکته را یادآور می‌شود که دو نیمه تیامت کاملاً مشابه با هم بوده‌اند؛ یعنی اگر تیامت را دارای اندامی مشابه انسان بدانیم، دو نیمه کردن او کاملاً با بریدن جمشید به دو قسمت کاملاً مساوی تطابق می‌کند.

و باز هم جالب‌تر آنکه در سه کتاب که شرح اسطوره جمشید و ضحاک را آورده‌اند، گفته شده است که ضحاک با استخوان ماهی، جمشید را به دو نیم برید.

«جمشید بگریخت و ضحاک او را طلب کنان بر پی او می‌رفت تا او را بنزدیک دریاء صین دریافت و بگرفت و باره بدو نیم کرد و در دریاء صین انداخت، و بروایتی گفته اند کی او را با استخوان ماهی به دو نیم کرد.» (ابن بلخی ۱۳۸۵ : ۳۳)

«مشهور آنست که جمشید با او در مقام مقابله و مقاتله آمد انهزام یافت و مدت‌ها در اطراف کائنات سر می‌کرد و چون سپهر دوار سکون دل خویش در حرکت می‌دید و عاقبت اعدا او را گرفته نزد ضحاک آوردند و آن بی‌باک فرمود تا با استخوان ماهی که بمنشار مشابهتی دارد جمشید را به دو نیم کردند.» (میرخواند ۱۳۳۸ : ۵۲۵)

«جمشید بعد از ستیز و آویز روی بوادی گریز نهاده مدت‌ها در اطراف و اکناف عالم سرگشته می‌گشت و آخر الامر بچنگ اعدا افتاده ضحاک فرمود تا او را با آن استخوان ماهی که به ارّه مشابتهی دارد دو پاره کردند.» (خواندمیر ۱۳۸۰ : ۱۷۹)

آیا شباهت و ارتباط بریدن به وسیله استخوان ماهی و بریدن مانند ماهی به دو نیمه مساوی تصادفی است؟ همان‌گونه که آورده شد تشبیه دوپاره کردن تیامت توسط مردوک با دو ترجمان متفاوت انجام شده است که یکی مانند ماهی و دیگری مانند صدف بوده است. به عقیده نگارنده و با توجه به مطالبی که عرض شد، ترجمه صحیح‌تر از اسطوره انوما الیش باید تقسیم کردن تیامت به دو قسمت همچون ماهی بوده باشد، و تقسیم کردن همچون صدف ترجمانی درست نیست. همچنین گمان می‌شود در روایت‌های قدیمی‌تر اسطوره جمشید و ضحاک، جمشید توسط استخوان ماهی ارّه شده است. ولی در طی روند معقول‌سازی اسطوره‌ها که در بسیاری از منابع و کتاب‌ها شاهد آن هستیم، استخوان ماهی جای خود را به ارّه داده است.

«پارسیان برای پادشاهان خود چیزهای بسیار ادعا می‌کنند که قابل قبول نیست از قبیل فزونی در خلقت تا آنجا که برای یک نفر چندین دهان و چندین چشم و برای دیگری صورتی از مس و بر شانه دیگری دو مار که مغز سر مردان خوراک آنها است، باشد؛ و همچنین زیادی عمر و دفع مرگ از مردم و مانند اینها.» (یعقوبی ۱۳۸۲ : ۱۹۳)

نتیجه

اسطوره ضحاک از اسطوره اژدهایی سه سر در اساطیر اقوام هندوایرانی نشأت گرفته است اما آنچه از پادشاهی به نام ضحاک در شاهنامه ذکر می‌شود با اژدهای اساطیری هندوایرانی تفاوت بسیار زیادی دارد. در این میان اسطوره آریایی اژدهای سه سر که در وداهای هندی روایت شده است در تحول بعدی به پادشاهی تبدیل

می‌شود که در اوستای ایرانی برای ایزدان زرتشتی قربانی می‌کند و به دست فریدون از پادشاهی خلع می‌شود. اما از هموردی و نبرد او با جمشید تقریباً سخنی نیست. در بخش نخست تلاش گردید تا تاثیر فرهنگ و اساطیر میان‌رودان بر اساطیر آریایی عنوان شود. در بخش دوم نحوه تبدیل اسطوره‌های سه سر ودایی به پادشاهی ماردوش نشان داده شود و در بخش نهایی تاثیر اسطوره‌های میان‌رودان در شکل‌گیری شخصیت نهایی ضحاک ذکر گردد. در این بخش با مطالبی که عنوان شد قصد بر آن بوده است تا نشان داده شود که شخصیت اسطوره‌ای ضحاک در بسیاری از موارد از شخصیت اسطوره‌ای مردوک تاثیر پذیرفته است. برخلاف تحقیقات گذشته که تنها با تکیه بر اژدهاوش بودن شخصیت‌های اساطیری تیامت و ضحاک، ضحاک را متأثر از شخصیت تیامت می‌دانسته‌اند.

یکی از اصلی‌ترین تاثیرات همان دوپاره کردن هموردان اساطیری این شخصیت‌هاست: همان‌گونه که مردوک، تیامت را دو پاره می‌کند، ضحاک نیز جمشید را به دو نیمه می‌برد. حتی می‌توان بریدن جمشید با استخوان ماهی که مانند ارّه است را با دوپاره کردن تیامت توسط مردوک، مانند ماهی، متناظر و ملهم از آن قلمداد کرد.

کتابنامه

- ابن‌اثیر، عزالدین. ۱۳۸۳. *تاریخ کامل*. ترجمه سیدحسین روحانی. چ ۳. تهران: اساطیر
- ابن‌بلخی. ۱۳۸۵. *فارس‌نامه*. چ ۱. تهران: اساطیر
- اردستانی رستمی، حمیدرضا. ۱۳۹۶. «تیامت میان دورودی، جمشید و ضحاک». *تاریخنامه خوارزمی*. ش ۲. صص ۹۳-۱۳.
- اصفهانی، حمزه‌بن حسن. ۱۳۴۶. *تاریخ پیامبران و شاهان*. ترجمه جعفر شعار. چ ۱. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

س ۱۸ - ش ۶۹ - زمستان ۱۴۰۱ - _____ بررسی تطبیقی اسطوره‌های ضحاک و مردوک.../۱۳۳

اکبری مفاخر، آرش. ۱۳۹۵. «شاه گاو سوار». پژوهشنامه ادب حماسی. ش ۲۱. صص ۴۲-۱۳.

بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد. ۱۳۵۳. تاریخ بلعمی. چ ۲. تهران: زوار.

(DOR: 20.1001.1.23225793.1395.12.21.1.7)

بهار، مهرداد. ۱۳۷۶. جستاری چند در فرهنگ ایران. چ ۳. تهران: فکر روز.

_____ . ۱۳۸۶. ادیان آسیایی. چ ۶. تهران: چشمه.

بهار، مهرداد. ۱۳۸۹. پژوهشی در اساطیر ایران. چ ۸. تهران: آگاه.

پورداد، ابراهیم. ۱۳۷۷. یشتها. چ ۱. تهران: اساطیر.

_____ . ۱۳۸۷. یسنا. چ ۲. تهران: اساطیر.

_____ . ۱۳۸۹. گاتها. چ ۳. تهران: اساطیر.

جلالی نایینی، محمدرضا. ۱۳۸۵. گزیده سرودهای ریگ ودا. چ ۱. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

خواندمیر، غیاث‌الدین. ۱۳۸۰. تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر. چ ۴. تهران: خیام

دادگی، فرنخ. ۱۳۹۰. بندهش. ترجمه مهرداد بهار. چ ۴. تهران: توس.

دوستخواه، جلیل. ۱۳۹۱. اوستا. چ ۱۶. تهران: مروارید

زارعی، علی اصغر و علی رضا مظفری. ۱۳۹۲. «ضحاک و بین‌النهرین». ادبیات عرفانی و اسطوره

شناختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب. ش ۳۳. صص ۱۱۵-۸۷.

(DOR: 20.1001.1.20084420.1395.12.42.3.6)

ژیان، و همکاران. ۱۳۸۹. اساطیر آشور و بابل. ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور مطلق. چ ۱. تهران:

قطره

ساندرز، نانسی. ۱۳۸۷. بهشت و دوزخ در اساطیر بین‌النهرین. ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور

مطلق. چ ۳. تهران: کاروان.

فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۶۶. شاهنامه. تصحیح جلال خالقی مطلق. چ ۱. نیویورک: بیلتنکا پرسیکا.

قائمی، فرزاد. ۱۳۹۴. «تحلیل تطبیقی اسطوره ضحاک مردوش بر اساس رهیافت‌های مبتنی بر

سنت کهن قربانی برای خدایان مردوش جهان زیرین». پژوهشنامه ادب حماسی. ش ۱۹.

صص ۶۵-۲۷. **(DOR: 20.1001.1.23225793.1394.11.19.2.7)**

کرامر، سمیوئل. ۱۳۹۱. الواح سومری. ترجمه داود رسائی. چ ۴. تهران: علمی فرهنگی

کویاجی، جهانگیر کورجی. ۱۳۸۸. بنیادهای اسطوره و حماسه ایران. چ ۱. تهران: آگه.

۱۳۴ / ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی _____ آرش غفرانی - سعید خیرخواه...

گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود. ۱۳۶۳. تاریخ گردیزی (زین الاخبار). چ ۱. تهران: دنیای کتاب.

گری، جان. ۱۳۹۰. اساطیر خاور نزدیک. ترجمه محمد حسین باجلان فرخی. چ ۲. تهران: اساطیر.

گریمال، پیر. ۱۳۷۶. اسطوره‌های خاورمیانه. ترجمه مجتبی عبدالله‌نژاد. چ ۱. مشهد: ترانه.

مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی بکر احمد. ۱۳۸۷. تاریخ گزیده. چ ۵. تهران: امیرکبیر.

مصباح، بیتا. ۱۳۹۶. «بن‌مایه‌های کهن اسطوره ضحاک در ایران براساس نقوش روی مهر دوره عیلامی». باغ نظر. ش ۵۶. صص ۴۳-۵۶.

مک کال، هنریتا. ۱۳۷۵. اسطوره‌های بین‌النهرینی. ترجمه عباس مخبر. چ ۲. تهران: مرکز.

منهاج السراج، عثمان بن سراج‌الدین محمد. ۱۳۴۲. طبقات ناصری. چ ۲. کابل: انجمن تاریخ افغانستان.

میرخواند، میرمحمد بن سید بهان‌الدین خواوندشاه. ۱۳۳۸. تاریخ روضه الصفا. چ ۱. تهران: خیام هوک، ساموئل هنری. ۱۳۶۸. اساطیر خاورمیانه. ترجمه علی‌اصغر بهرامی و فرنگیس مزداپور.

چ ۱. تهران: روشنگران.

یعقوبی، احمد بن اسحاق. ۱۳۸۲. تاریخ یعقوبی. ترجمه محمدابراهیم آیتی. چ ۹. تهران: علمی

فرهنگی

References (In Persian)

- Ardestānī Rostamī, Hamīd-rezā. (2017/1396SH). “*Tīyāmate Mīyāne Dorūdī, Jamšīd va Zahāk*”. *Kharazmi History Magazine*. No. 20. Pp. 13-93.
- Akbarī Mafāxer, Āraš. (2016/1395SH). “*Šāh Gāv-savār*”. Research paper on epic literature. No. 21. Pp. 13-42.
- Bahār, Mehrdād. (2007/1386SH). *Adyāne Āsīyāyī*. 6th ed. Tehrān: Češme.
- Bahār, Mehrdād. (1997/1376SH). *Jostārī Čand dar Farhang Īrān*. 3rd ed. Tehrān: Fekre Rūz.
- Bahār, Mehr-dād. (2010/1389SH). *Pažūhešī dar Asātīre Īrān*. 8th ed. Tehrān: Āgāh.Bal'amī, Abū Alī Mohammad Ebne Mohammad. (1974/1353SH). *Tārīxe Bal'amī*. 2nd ed. Tehrān: Zavvār.
- Dādegī, Franbaq. (2011/1389SH). *Bondaheš*. Tr. by Mehrdād Bahār. 4th ed. Tehrān: Tūs.
- Dūst-xāh, Jallīl. (2012/1391SH). *Avestā*. 16th ed. Tehrān: Morvārīd.
- Ebne Asīr, Ezzo al-ddīn. (2004/1383SH). *Tārīxe Kāmel*. Tr. by Seyyed Hoseyn Rowhānī. 3rd ed. Tehrān: Asātīr.
- Ebne Balxī. (2006/1385SH). *Fārs-nāme*. 1st ed. Tehrān: Asātīr.
- Esfahānī, Hamze Ebne Hasan. (1967/1346SH). *Tārīxe Payāambarān va Šāhān*. Tr. by Ja'far Šo'ār. 1st ed. Tehrān: Bonyāde Farhange Īrān.
- Ferdowsī, Abo al-qāsem. (1987/1366SH). *Šāh-nāme*. Ed. by Jallāl Xāleqī Motlaq. 1st ed. New York: Biblethca persica.
- Gardīzī, Abū-sa'īd Abdo al-hay Ebne Zahhāk Ebne Mahmūd. (1984/1363SH). *Tārīxe Gardīzī (Zeyno al-axbār)*. 1st ed. Tehrān: Donyā-ye Ketāb.
- Gray, John. (2011/1390SH). *Šenāxte Asātīre Xāvare Nazdīk (Near Eastern mythology)*. Tr. by Mohammad Hoseyn Bājelān Farroxī. 2nd ed. Tehrān: Asātīr.
- Grimal, Pierre. (1997/1376SH). *Ostūrehā-ye Xāvare-mīyāne*. Tr. by Mojtabā Abdo al-llāh Nežād. 1st ed. Mašhad: Tarāne.
- Guirand, Felix and et al. (2011/1389SH). *Asātīre Āšūr va Bābel (The myths of Assyria and Babylonia)*. Tr. by Abo al-qāsem Esmā'il-pūr Motlaq. 1st ed. Tehrān: Qatre.
- Hooke, Samuel Henry. (1989/1368SH). *Asātīre Xāvare-mīyāne (Middle Eastern mythology)*. Tr. by Alī-asqar Bahrāmī and Farangīs Mazdā-pūr. 1st ed. Tehrān: Rowšan-garān.
- Jallālī Nāyīnī, Mohammad-rezā. (2006/1385SH). *Gozīde-ye Sorūdhā-ye Rīg-vedā*. 1st ed. Tehrān: Sāzmāne Čāp va Entēšārāte Vezārāte Farhang va Eršāde Eslāmī.

- Kramer, samuel Noah. (2012/1391SH). *Alvāhe Sūmerī (From the tablets of Sumer)*. Tr. by Dāvūd Rasā'ī. 4th ed. Tehrān : Elmī va Farhangī.
- Kūyājī, Jahān-gīr Kūvarjī. (2009/1388SH). *Bonyādhā-ye Ostūre va Hamāse-ye Īrān*. 1st ed. Tehrān: Āgah.
- McCall, Henrietta. (1996/1375SH). *Ostūrehā-ye Beyno al-nahreynī (Mesopotamian myths)*. Tr. by Abbās Moxber. 2nd ed. Tehrān: Markaz.
- Menhājo al-serāj, Osmān Ebne Serājo al-ddīn Mohammad. (1963/1342SH). *Tabaqāte Nāserī*. 2nd ed. Kābol: Anjomane Tārīxe Afqānestān.
- Mesbāh, Bītā. (2017/1396SH). *Bon-māyehā-ye Kohane Ostūre-ye Zāhhāk dar Īrān bar-asāse Noqūše Rū-ye Mohre Dore-ye Īlāmī (Origins the Ancient Configuring the Roots of Zakhak Myth according to the Elamites' Cylinder Seals)*. *Bagh Nazar magazine*. No. 56. Pp. 43-56.
- Mīr-xand, Mīr-mohammad Ebne Seyyed Bahāno al-ddīn Xāvand-šāh. (1959/1338SH). *Tārīxe Rozato al-safā*. 1st ed. Tehrān: Xayyām.
- Mostowfī Qazvīnī, Hamdo al-llāh Ebne Abī-bakr Ebne Ahmad. (2008/1387SH). *Tārīxe Gozīde*. 5th ed. Tehrān: Amīr-kabīr.
- Pūr-dāvūd, Ebrāhīm. (2010/1389SH). *Gāthā*. 3rd ed. Tehrān: Asātīr.
- Pūr-dāvūd, Ebrāhīm. (1998/1377SH). *Yāsthā*. 1st ed. Tehrān: Asātīr.
- Pūr-dāvūd, Ebrāhīm. (2008/1387SH). *Yasnā*. 2nd ed. Tehrān: Asātīr.
- Qā'emī, Farzād. (2015/1394SH). “*Tahlīle Tatbīqī-ye Ostūre-ye Zāhhāke Mār-duš bar-asāse Rah-yāfīhā-ye Mobtanī bar Sonnate Kohane Qorbānī Barāye Xodāyāne Mār-dūše Jahāne Zīrīn*”. *Epic literature research journal*. No. 19. Pp. 27-65.
- Sandars, Nancy K. (2008/1387SH). *Behešt va Dūzax dar Asātīre Beyno al-nahreyn (Heaven and hell in mesopotamian mythology)*. Tr. by Abo al-qāsem Esmā'īl-pūr. 3rd ed. Tehrān: Kārevān.
- Xāndemīr, Qīyāso al-ddīn. (2001/1380SH). *Tārīxe Habībo al-sseyar fī Axbāre Afrāde Bašar*. 4th ed. Tehrān: Xayyām.
- Ya'qūbī, Ahmad Ebne Eshāq. (2003/1382SH). *Tārīxe Ya'qūbī*. Tr. by Mohammad Ebrāhīm Āyatī. 9th ed. Tehrān: Elmī va Farhangī.
- Zāre'ī, Alī-asqar and Alī-rezā Mozaffarī. (2013/1392SH). “*Zāhhāk va Beyno al-nahreyn*”. *Quarterly Journal of Mytho- Mystic Literature. Islamic Azad University- South Tehran Branch*. No. 33. Pp. 87-115.

Cutting the Opponent in Half in the Myths of Zahhak and Marduk; A Comparative Study

^{*}Ārash Qofrāni

Ph. D. Candidate of Persian Language and Literature, IAU, Kashan Branch

^{**}Saeed Kheirkhāh

The Assistant Professor of Persian Language and Literature, IAU, Kashan Branch

^{***}Hossein Āzarpeivand

The Assistant Professor of Persian Language and Literature, IAU, Kashan Branch

In the vast majority of post-Islamic sources, the story of Zhahak's victory over Jamshid is as follows: after the decline of Jamshid's authority, the farr departed from him and Zhahak advanced and conquered the country, then Jamshid abandoned the kingdom and fled. For some time, as a fugitive, he wandered in different parts of the world and Zahhak looked for him everywhere. In the end, He found Jamshid and cut him in half with a saw. Now these questions are raised: Why did Zahak kill Jamshid in this unique way? Couldn't he cut off the head of his enemy, like many kings or heroes of the mythological history of Iran? Why didn't Zahhak hang him? Or even without telling how he was killed, it was enough to mention that Zahhak killed Jamshid after finding him. Undoubtedly, this particular way of killing Jamshid, i.e. sawing him, refers to a symbol. The present research assumes that the myths of the indigenous peoples of Iran have been influenced by the myths of the city-states of Mesopotamia, and by using descriptive-analytical method, attempts to study the compatibility of the myth of Zahhak with the myth of Marduk.

Keywords: Zahhak, Azhi Dahak, Marduk, Jamshid, Tiamat.

*Email: arash0ghofrani@gmail.com

**Email: s.kheirkhah92@gmail.com.com

***Email: hossein_azarpeyvand@yahoo.com

Received: 2022/08/17

Accepted: 2022/10/09